

## خاطراتی از تئاتر در زندان شاه

از آنجا که این شماره ی فصلنامه ی تئاتری "صحنه معاصر"، ویژه تئاتر در زندان می باشد و نویسنده ی این سطور از ۱۳ مرداد سال ۵۰ تا ۳۰ دی ۵۷ در زندان های شاه ساخته اسیر بوده است، از فرصت استفاده کرده و چند خاطره از برنامه های سیاسی و سرگرم کننده زندان های دهه ۵۰ را در اینجا نقل می کنم.

قبل از هر چیز باید تاکید کنم که بر کسی پوشیده نیست که زندان در همه جای دنیا، به خصوص برای زندانیان سیاسی محیطی بسته و با محدودیت های بسیار است. این واقعیت به طور طبیعی زندانیان سیاسی را که عمدتاً از آگاه ترین عناصر جامعه هستند را بر آن می دارد که در چهارچوب همین محدودیت ها با اتخاذ روش ها و برنامه های زندگی دشوار در زندان را برای خود قابل تحمل تر نموده و در عین حال از آن برنامه ها آموخته و بر سطح دانش خود بیفزایند.

از آنجا که همواره زندان تابعی است از قانونمندی های حاکم بر جامعه در بیرون از زندان، به دنبال شکل گیری جنبش مسلحانه فضای زندان های شاه نیز به نفع رشد مبارزه و تقویت روحیه مبارزاتی زندانیان تغییر کرد. در آن سال های آغازین تا قبل از یورش وحشیانه ساواک در سال ۵۲ به زندان ها و اعمال شدیدترین مقررات برای محدودتر کردن زندانیان، همواره برنامه های سرود خوانی و تفریحی در زندان برقرار بود. یکی از سرگرمی ها نیز به طور طبیعی برگزاری برنامه های تئاتر با اجرای نمایش های آموزنده و سرگرم کننده بود که در هر زندان بسته به کمیت و کیفیت زندانیان و فضای حاکم بر زندان این برنامه ها شکل های گوناگونی به خود می گرفت.

در اینجا به سه مورد از اجرای تئاتر توسط زندانیان سیاسی در دهه ۵۰ که خود شاهد بودم اشاره می کنم.

در پائیز سال ۵۰ و زمانی که ساواک اکثر رفقای فدائی را در اتاق شماره ۵ جمع کرده بود که من نیز یکی از آنها بودم، با توجه به حضور رفقا عباس مفتاحی و مسعود احمدزاده از رفقای بنیانگذار چریکهای فدائی خلق و کادرهای برجسته ای چون علیرضا نابدل، بهمن آژنگ، حمید توکلی و ... در آن جمع، برنامه های بحث و گفتگو در مورد چگونگی شکل گیری چریکهای فدائی خلق و نوآوری هایشان در راهگشائی در مبارزه علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، تقریباً

هر شب برگزار می شد. از سوی دیگر شعر خوانی های رفیق علیرضا نابدل و مراسم سرود خوانی هم برقرار بود و در کنار این برنامه ها مراسم های متنوع تفریحی نیز وجود داشت که از مسابقه شطرنج گرفته تا نوعی تئاتر نمایشی را در بر می گرفت. کاملاً به خاطر دارم که رفقا تقی افشانی و اکبر مؤید که هر دو از شاخه تبریز گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده و بعداً چریکهای فدائی خلق بودند، با استفاده از ابتکارات و خلاقیت خود، نمایش زیبا و خنده داری را اجرا می کردند. این نمایش آنقدر گیرا و دلنشین بود که در برنامه های روزهای بعد نیز برخی از رفقا اصرار می کردند که همان نمایش باز تکرار شود. نمایش دو تیپ اجتماعی را نشان می داد: پیرمردی کور که نوازنده دوره گرد بود و از این راه امرار معاش می کرد و جوانی که او را هدایت می کرد و در همان حال پول هائی که مردم می دادند را جمع آوری می نمود. تقی افشانی در حالی که دست هایش را طوری می گرفت که گویا دارد ویلون می زند، نقش پیرمرد کور نوازنده را بازی می کرد. اکبر مؤید هم که به واقع صحنه گردان اصلی بود نقش جوان هدایت کننده پیرمرد را به عهده داشت. از آنجا که این "تئاتر" انعکاس واقعیات حاکم بر جامعه محنت زده ما بود و درست موارد زنده ای را به نمایش می گذاشت که در جامعه هر کس می توانست شاهدش باشد، برای همه ما جذاب بود. تقی افشانی در فقدان آلت موسیقی واقعی در حالی که چشمانش را همچون افراد نابینا ثابت نگاه می داشت با دهان خود سعی می کرد صدای ویلون را در آورد و چون در این کار چندان موفق نبود موجب خنده ماها می شد. اما آنچه به این نمایش گیرائی بیشتری می بخشید سخنانی بود که اکبر برای تحریک رهگذران و بینندگان برای دادن پول به نوازنده کور می گفت که در حالی که منشاء واقعی داشتند ولی اکبر با آمیختن آن حرف ها با شوخی ها و بذله گوئی های دلنشین به نمایش شادابی خاصی می بخشید.

در آن اتاق اوین، در شرایطی که سایه شوم اعدام بر سر اغلب رفقای حاضر در آنجا گسترده بود، اجرای چنین تئاتری بدون کمترین امکانات، باعث خنده و تفریح می شد و در حقیقت، در محیط خفقان و سرکوب آن زمان بازداشتگاه اوین به نوبه خود در حفظ روحیه مبارزاتی و وحدت زندانیان در مقابل دشمن مؤثر و یاری دهنده بود.

مورد دوم از اجرای تئاتر در زندان که من شاهدش بودم به عید سال ۵۲ در زندان عادل آباد شیراز باز می گردد. با توجه به این که قبلاً در بازگوئی خاطره ای از آن زندان، به آن اشاره کرده ام، برای جلوگیری از طولانی شدن کلام در اینجا خلاصه ای از آن را می نویسم. از جمله برنامه های تفریحی که در مراسم عید سال ۱۳۵۲ برگزار شد و با استقبال زندانیان مواجه گردید، تئاتری بود که بازجوها یا به واقع شکنجه گران ساواک و مأموران دادرسی ارتش را هدف قرار داده بود. زندانیان

سیاسی به هنگام دستگیری و یا در مواردی در طی دوران محکومیت خود با دسته اول که اتفاقاً خود را با لقب مهندس و دکتر صدا می کردند، مواجه می شدند و تا حدی به درجه نادانی و بی سوادگی آنها پی می بردند. به هنگام رفتن به دادگاه نیز سر و کار زندانی سیاسی با مأموران دادرسی ارتش بود. از این رو برخوردهای این تیپ ها برای زندانیان سیاسی شناخته شده بود.

اجرا کنندگان تئاتر زندانیانی چون مجید آقا جانی، سهراب معینی، رضا ستوده و ... بودند. آنها با زنده کردن صحنه هائی از برخورد زندانیان سیاسی با هر دو دسته، گاف ها، حماقت ها و برخورد های احمقانه بازجوهای ساواک و مأموران دادرسی ارتش را برجسته کرده و با طنزی گزنده به سخره گرفتند. لازم می دانم تأکید کنم که شاید برای خواننده ای که به ویژه به خاطر سن کم، تصویری از شرایط درون سیاهچال های رژیم شاه نداشته باشد، چندان آسان نباشد که متوجه گردد که به "سخره گرفتن" شکنجه گران ساواک در قالب تئاتر در درون زندان توسط شکنجه شدگانی که زخم های ترمیم ناپذیر آن شکنجه ها را با خود حمل می کردند چه تاثیر بزرگی در تقویت عنصر مقاومت در مقابل دشمن و ایمان به پیروزی راه در میان زندانیان داشت، اما واقعیت این است که این نمایشات ابتدایی و غیر حرفه ای، که شاید بتوان نام تئاتر غیرحرفه ای خلقی بر آن گذارد در واقع یک دهن کجی بزرگ به دشمن توسط زندانیان در حصار باروهای ظاهراً نفوذ ناپذیر آن بود!

مورد سومی که از اجرای تئاتر در زندان به یاد دارم، نمایش دو نفره رضا نعمتی و پرویز نویدی در زندان اوین تقریباً یکی دو سال مانده به قیام بهمن ۱۳۵۷ بود. این نمایش بیشتر جنبه تفریحی داشت و به واقع برای انبساط خاطر زندانیان اجرا شد. رضا نعمتی به عنوان یکی از بازیگران رفیق ورزیده و تو پری بود و توانائی انجام حرکاتی با عضلات بدنش را داشت. او به پشت روی زمین می خوابید و پرویز نویدی در کنارش ایستاده و ظاهراً لوله پمپی را در دهان او قرار داده و ادای باد کردن رضا را در می آورد. با مهارت خاص بازی گران و هماهنگی چشمگیر بین حرکات آنان، با هر بادی که پرویز می زد شکم رضا در مقابل دیدگان متعجب همه، بالا می آمد. با تداوم نمایش، تماشاگران می دیدند که شکم رضا به طور واقعی با هر پمپی بالا و بالاتر می رود و آنها هر بار رضا را تشویق می کردند و در همان حال به قول معروف "از خنده روده بر می شدند". به این ترتیب با هر بالا رفتن شکم رضا خنده تماشاچیان یعنی بقیه زندانیان سیاسی فضای زندان را پر می کرد.

همانطور که گفتم برنامه های تفریحی در زندان های شاه کاملاً به فضای زندان وابسته بود. مثلاً در سال های ۵۰ تا ۵۲ دست و بال زندانیان بازر بود و به همین دلیل هم برنامه های سرود خوانی و تفریحی بسیار رایج بود؛ اما بعد از یورش ساواک و شهربانی و تشدید فشارهای آنها، چگونگی و اصولاً نفس برگزاری این برنامه ها کاملاً تغییر کرد به طوری که در برخی زندان ها اساساً دیگر امکان برگزاری چنان نمایشاتی وجود نداشت. شرایط فشار و خفقان تا اواخر سال ۵۵ و اوائل سال ۵۶ ادامه داشت تا این که با رشد شعله های انقلاب در سراسر ایران کم کم دوباره فضای زندان ها به نفع زندانیان سیاسی تغییر کرد و به تدریج امکانات زندانیان جهت برگزاری مراسم های تفریحی و حتی برگزاری تئاتر های سیاسی افزایش یافت.

با اوج گیری مبارزات توده ها برای سرنگونی رژیم شاه، به تدریج همه زندانیان از بند آزاد شدند و در ۳۰ دی ۱۳۵۷ هم آخرین دسته زندانیان سیاسی به همت انقلاب مردم آزادی خود را باز یافتند. دیوار استبداد و دیکتاتوری رژیم شاه به قدرت مردم در هم شکسته شد و پرنده پر شکسته هنر مردمی، بال درآورد و پیام مبارزه و آزادی در تئاترهای خیابانی برای زحمتکشان که زنده یاد سعید سلطانیور یکی از مبتکرینش بود به پژواک درآمد.

فریبرز سنجرى

آذر ۱۴۰۰ - دسامبر ۲۰۲۱